شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال چهاردهم
۰۴ خرداد ۱۴۰۲
۰۵ ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۴۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۸:۲۸ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۵۷
غروب آفتاب ۱۸:۳۸:۲۵ | اذان صبح فردا ۰۲:۳۴:۳۸
اذان مغرب ۱۸:۵۹:۰۸ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۰۰





شهید
نوروز بخشیان

تاریخ شهادت: ۱۳۷۸/۶/۲۵
تاریخ تولد: ۱۳۶۹/۷/۵
محل تولد: ابرده علیا
محل شهادت: مشهد

اول شخص

خادمی آسمان هشتم

درباره محمد کاسبی، بازیگر محبوب سینما و تلویزیون که امروز ۷۱ ساله می شود



آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

نوروز سال ۸۲ بود که محمد کاسبی با سریال «خوش رکاب» برای همیشه به چهره‌ای دوست داشتنی و فراموش نشدنی در میان نقش‌های تلویزیونی تبدیل شد. این نخستین باری بود که یک سریال طنز با محوریت دفاع مقدس، آنتن شبکه سراسری را در ایام عید نوروز به خود اختصاص می‌داد. تقی سریال، «خوش‌رکاب» و عاشقانه‌هایش با کامیون داف ترپ و قرمز خوش‌رنگ و لعابش، میلیون‌ها مخاطب ایرانی را در جاده‌ها به دنبال خود می‌کشاند و دو سال بعد با سریال «خوش‌غیرت» به جبهه‌های جنگ می‌بُرد.

محمد کاسبی، اما چیزی نزدیک به چهل سال قبل‌تر از این سریال، به حوزه بازیگری وارد شده بود و از سیزده سالگی، با گروه تئاتری در میدان راه‌آهن تهران به صورت نیمه حرفه‌ای مشغول بود. سال ۱۳۵۰ هم آزمون کنکور دانشگاه را در حالی شرکت کرد که در اداره تئاتر تهران مشغول به فعالیت بود و عشق بی‌اندازه‌اش به بازیگری موجب شد از قبولی در رشته پزشکی صرف‌نظر کند و یک سال بعد با قبولی در رشته بازیگری و کارگردانی تئاتر، به دانشکده هنرهای دراماتیک وارد شود. او اخر دوران دانشجویی او مقارن با پیروزی انقلاب اسلامی بود و می توان گفت نخستین نمایش صحنه‌ای پس از انقلاب نمایش «نهضت حروفیه» محصول دانشجویان دانشکده هنرهای دراماتیک بود که محمد کاسبی در آن برای چهل شب به روی صحنه رفت. اما سال‌های نخست پس از انقلاب، آغاز تجربیات کاری او در رادیو نیز بود و پس از آنکه دو سال مسئولیت واحد نمایش رادیو را عهده‌دار شد و در زمینه گویندگی نیز فعالیت کرد، در سال ۱۳۵۸ با کمک تنی چند از دوستانش، حوزه اندیشه و هنر (حوزه هنری فعلی) را تأسیس و مرکز هنرهای نمایشی وزارت ارشاد را نیز در همان سال راه‌اندازی کرد. مسئولیت‌های اجرایی و مدیریتی در حوزه هنر هرگز او را از بازیگری دور نکرد و در سال ۶۱ با بازی برای محمدرضا هنرمند، در فیلم «مرگ دیگری»، نخستین فیلم سینمایی خود را تجربه کرد. سیر پیشرفت محمد کاسبی در مسیر بازیگری ۹ سال بعد او را صاحب سیمرغ بلورین بهترین بازیگر مرد فیلم فجر برای فیلم «دروک» مجید مجیدی کرد. در ادامه همکاری موفقیت‌آمیز او با مجید مجیدی، چهار سال بعد نیز با فیلم «پدر»، سیمرغ بلورین بهترین بازیگر مرد جشنواره فجر را به دست آورد. پس از این سلسله درخشش‌ها، با سریال «مریم مقدس» به قاب تلویزیون آمد. دقیقا همان جایی که در آن از خدمت برای مردم لذت می‌برد و کار برای تماشای میلیون‌ها تماشاگر را به مخاطب محدود سینما ترجیح می‌داد. سریال «خوش‌رکاب» و به دنبال آن سریال «خوش غیرت»، جای او را در قلب مخاطبانش محکم کرد و پس از آن با سریال‌هایی نظیر «صاحبدلان»، «سه در چهار» و «سه‌دنگ سه‌دنگ»، محبوبیت خود را بارها تکرار کرد. آنچه او را در زمینه بازیگری مفتخر و سربلند می‌دارد، توفیق حضور در سه اثر با محوریت امام هشتم(ع) است. اولین بار با فیلم سینمایی «دو چشم بی سو» در مشهد برابر دوربین قرار گرفت. پس از آن بود که از محضر امام رئوف مزد خدمتش را با شفای کامل خود دریافت کرد و از عارضه‌ای ناگهانی که به آن مبتلا شده بود، فارغ شد. سریال «همسفر خورشید» به کارگردانی علی شاه‌حاتمی دومین اثر او در حوزه امام رضا(ع) است. و در فیلم «آسمان هشتم»، نیز در نقش خادم امام رضا(ع)، عاشقانه به ایفای نقشی پرداخت که عمیقا به آن ارادت و علاقه قلبی داشت. محمد کاسبی، هنرمند متعهد، مردمی و انقلابی که بارها از سوی رهبر معظم انقلاب نیز مورد تحسین قرار گرفته است، امروز هفتادویک ساله می شود.

سه کنج شهر

درباره جایی که آخر همه خیابان‌های شلوغ مشهد است

حرم، خانه مشهدی ها



حسن احمدی‌فرد
روزنامه‌نگار

مشهد شهر بزرگی است. حسابی هم بزرگ. اما اصلا جغرافیای پیچیده‌ای ندارد. آخر همه خیابان‌های اصلی شهر به یک جا ختم می‌شود. توی هر کدام از این خیابان‌های شلوغ که بیفتی. می‌دانی آخرش سیل ماشین‌ها و آدم‌ها، تو را به دریایی می‌رساند که امن‌ترین و آرام‌ترین دریای دنیاست. حرم. -اجازه بدهید با همین نام آشنای صمیمی بخوانمش. بی هیچ واژه‌ای که رنگی از تکلف و تصنع در آن باشد- خانه اول ما مشهدی‌هاست. جایی که در آن بزرگ می‌شویم، قد می‌کشیم، می بالیم، زندگی می کنیم و می میریم. ما مشهدی‌ها، هر کدام‌مان هزار و یک خاطره داریم که جایی در همین جغرافیای امن و آرام اتفاق افتاده است، از خاطره‌های محو کودکی تا خاطره‌های سوزان جوانی و احتمالا خاطره‌های حسرت بار کهن سالی. هر کدام‌مان، احتمالا اولین بار حرم را وقتی دیده‌ایم که در آغوش گرم مادر بوده‌ایم، یا وقتی دستمان، در دست‌های زمخت پدر بوده است، بعد نشانی حرم را یاد گرفته‌ایم. یاد گرفته‌ایم چطور از هر کجای شهر، راه بیفتیم و به حرم برسیم. یاد گرفته‌ایم کدام اتوبوس را سوار بشویم تا در ایستگاه آخرش، پیاده شویم و بدانیم همان جایی هستیم که باید باشیم. ما مشهدی‌ها همه‌مان، اهل حرمیم، حتی اگر زندگی و گیر و گورهایش نگذارد آن قدرها که دلمان می‌خواهد در هوای حرم نفس بکشیم و صدای زیارت نامه خواندنمان در همهمه گنگ مناجات‌ها گم بشود، جایی در دل مقرنس‌ها و اسلیمی‌ها، در دل آینه‌های هزار تکه. ما مشهدی‌ها همیشه اهل حرمیم، در تمام روزهای شاد و در تمام روزهای غم‌بار. ما همیشه در حرم زندگی می‌کنیم، حتی اگر روزها و روزها نتوانیم به زیارت بیاییم. ما همیشه همین جاییم. سرانجام هم یک روز وقتی گرم زندگی هستیم، برای آخرین بار، چشممان به گنبد طلا می‌افتد، برای آخرین بار در فلکه آب، در همهمه آدم‌ها و ماشین‌ها دستمان را روی سینه می‌گذاریم و سر خم می‌کنیم، برای آخرین بار امین ا... می‌خوانیم و برای آخرین بار کتاب زیارت‌نامه را می‌گذاریم در قفسه‌اش و مهر نمازمان را می‌اندازیم توی جامهری... و بعد از آن، مثل خاطره‌ای محو گم می‌شویم در آبی فیروزه‌ای کاشی‌ها و در هندسه شلوغ مقرنس‌ها، در خمیدگی دل‌پذیر طاقی، و باز برای همیشه همین جا می‌مانیم.

روایت روز

مثل امام رضا(ع) مهربان باشیم



علیرضا حیدری
روزنامه‌نگار

برای ما مشهدی‌ها، دهه کرامت حال و هوای دیگری دارد. هرکدام از ما خاطره‌های خوش و نابی از لحظه‌های زیارت داریم. هرکدام از ما نذر و نیازهایی داشته‌ایم که بین خود ما و امام عزیزمان ردوبدل شده است. هرکدام از ما دل‌گیری‌ها و لحظه‌های گرفته‌ای داشته‌ایم که با حضور در بارگاهش غم‌هایمان سبک‌تر شده است و دلمان روشن. این قصه، قصه همه ما مشهدی‌هاست؛ چه دردهایی که درمان نشد! چه مهربانی‌هایی که از جانب نگاه آقا سرازیر نشد! و چه روزهای روشنی که پیش رویمان می‌دیدیم و می‌بینیم وقتی دلمان قرص است به اینکه صاحب خانه‌ای داریم که هوای همسایه‌هایش را دارد.

چه حالمان خوب باشد و چه بد، جایی داریم که سایه امنی برای ماست و پناهی برای روزها و شب‌هایمان. ما مشهدی‌ها وقتی به سفر می‌رویم، فقط دلمان برای خانواده و بستگانمان تنگ نمی‌شود، وقتی چشممان از گنبد و گلدسته آقا فاصله می‌گیرد، تازه می‌فهمیم درد غربت یعنی چه. وقتی برمی‌گردیم و نگاهمان به بارگاه گره می‌خورد، دلمان تازه می‌شود و روحمان جلا می‌گیرد.

«مهربانی» بهترین هدیه امام رضا(ع) به دوستداران است و ما باید میراث‌دار این مهربانی باشیم و در این ایام دهه کرامت و زائرپذیری مهربان‌تر باشیم. همسایه‌های این امام مهربان باید با خود و مهمانان آقا مهربان‌تر از بقیه مردم باشند. زمانی می‌توانیم به شهروندی آقا افتخار کنیم که ذره‌ای از مشی و مرام آن بزرگوار را در زندگی بازتاب دهیم و این مهربانی را که بارها امام به ما ارزانی داشته است، به دیگران هبه کنیم. همسایه امام رضا(ع) باید مهربان باشد، باید خیرخواه دیگران باشد، باید دست کرم داشته باشد و دلش دریایی از سخاوت باشد. اگر شمه‌ای از آنچه آن آقا داشت، در رفتارمان داشته باشیم، می‌توانیم به همسایگی‌مان ببالیم و سرمان را بلند کنیم که در کنار آقا عمری را به سر برده‌ایم.

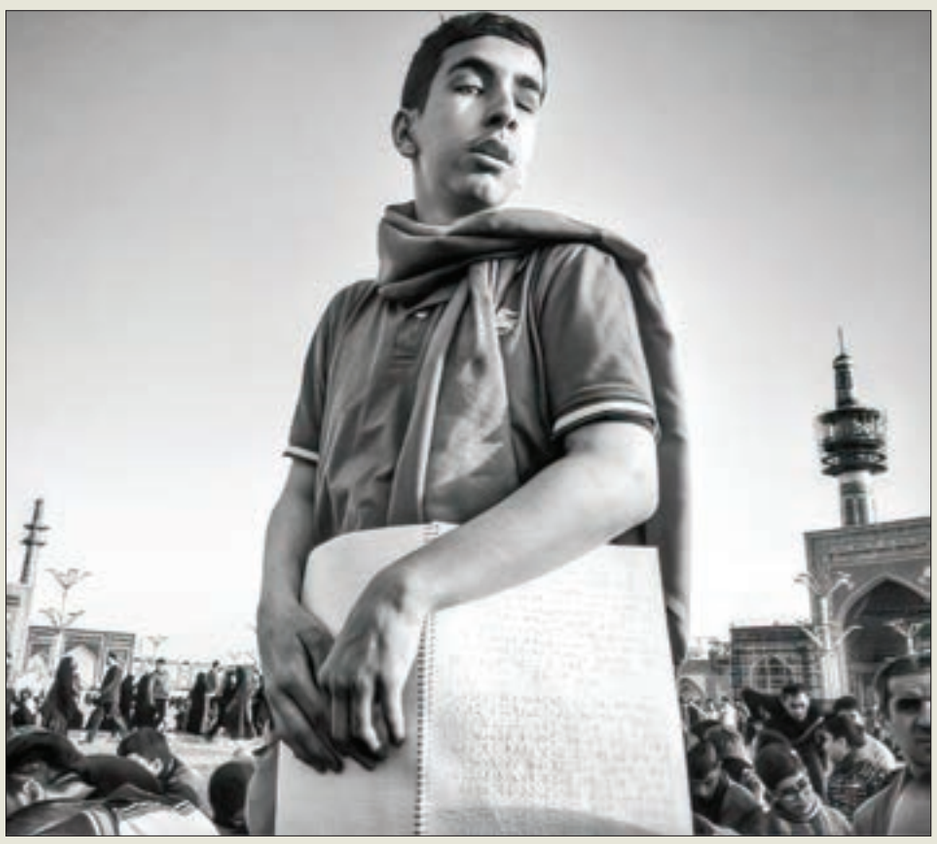


مناجات و حکایات

از بزرگی روایت کنند که چون در خانه او نان پزند یک یک نان به دست نامبارک در برابر چشم دارد و بگوید: هرگز خللی به روزگارت مرساد. و به خازن سپارد. چون بوی نان به خدم و حشمش رسد گویند: تو پس پرده و ما خون جگر می ریزیم آه اگر پرده بر افتد که چه شور انگیزیم
عبیدزاکانی

در باب ذکاوت

روایت یک قاب





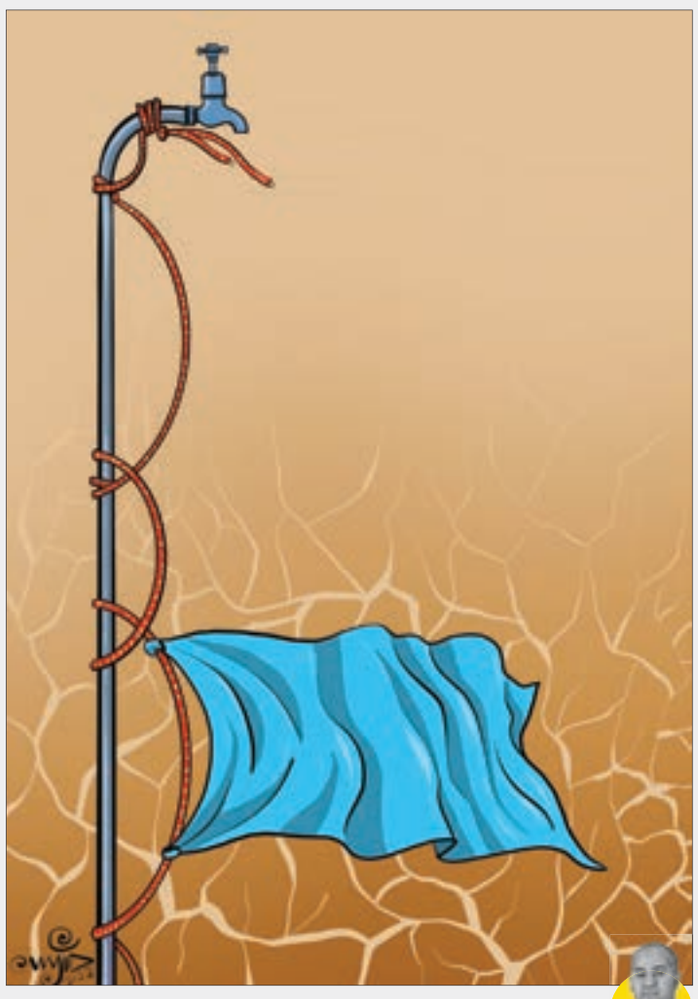
حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

لمس رنگ‌ها

معلممان می‌گوید: خدا شما نابیناها رو بیشتر دوست داره چون نمی بینید. ولی من گفتم: خانم اگه مارو دوست داشت چرا ما رو نابینا کرد تا اونو نبینیم. بعد گفت: خدا دیدنی نیست ولی همه جا هست. آسمون، جنگل، گل، برگ، تو بال پروانه، دریا، ماهی ها، مرغای آبی... می تونید اون رو حس کنید. گفت: شما با دستاتون لمس می‌کنید، با گوشتون می شنوید و با قلبتون می بینید.
حالا من همه جا را می‌گردم تا یک روزی بالاخره دستم به خدا بخورد. آن وقت بهش می‌گویم، هرچه توی دلم هست بهش می‌گویم.
صدای بال زدن کبوترها را می شنوم؛ می نویسم سفید!
مارجان می‌گفت: این جایی که می ری خدا خیلی نزدیک تر از جاهای دیگه است
صدای گریه های یک زن را می شنوم؛ می نویسم بنفش
مارجان می‌گفت: اونجایی که می ری صاحبش عزیز خداست
صدای خنده های یک بچه را می شنوم، می نویسم صورتی.
مارجان می‌گفت: اونجا هرچی خواستی بگو، هرچی خواستی بخواه.
صدای همهمه و رفت و آمد اطرافم را پرکرده، عده‌ای صلوات می فرستند؛ می نویسم آبی.
مارجان گفت: رفتی سلام کن، می شنوه، جواب می ده. بلند سلام می‌کنم.
بوی عطری شبیه گل یاس های حیاط مارجان می خورد به دماغم
صدای یک آهنگی بلند می شود، مردم می‌گویند: نقاره می زنن؛ حالم خوب است؛ می نویسم سبز.
حالا می خواهم هر چه توی دلم هست را بگویم! بگویم چشم هایم... بگویم من رنگ ها را خیلی دوست دارم اما...
اما...
اما نه! می‌گویم مارجانم سلام رساند.

عکس: صادق ذباح

کارتون شهر





مجید صالحی

خشک سالی این روزهای خراسان رضوی در ۵۰ سال گذشته بی سابقه بوده است

شوخی بی‌شوخی

وقتی قیمت کباب، دل را کباب می کند

رسانه‌ها نوشتند که کباب ۲۵ درصد گران‌تر شده است.



مهدی محمدی
طنزپرداز

● **یک چلوکبابی سابق:** می شد علاوه بر گوسفند و گاو از گوشت حیوانات دیگری هم استفاده کرد. من این کار را قبلا کرده‌ام، با مهارت آشپز این‌قدر هم خوشمزه بود که مشتری‌ها انگشتان خودشان را هم می خوردند. ولی آخر سر چند تا حسود اطلاع دادند که من از گوشت یک حیوان زحمت‌کش استفاده می‌کنم.

● **یک مغز متفکر:** من بهشان حق می‌دهم. کباب درست کردن خیلی سخت است. باید مواظب باشی نه سیخ بسوزد، نه کباب. ولی آخرسر می‌بینی عه! همه گوجه‌ها سوختند. با توجه به سختی کار، افزایش قیمتش کاملا منطقی است.

● **یک انسان متفاوت:** من از وقتی یادم می‌آید توی سفره‌مان کباب داشتیم و دوغ و پیاز. چه صبحانه، چه ناهار، چه شام. البته فقط سفره‌مان عکس این‌ها را داشت وگرنه خودمان که آب دوغ خیار می‌خوردیم.

● **یک فیلسوف:** البته اینکه قیمتش گران‌تر شد، زیاد هم بد نشد. اگر افزایش قیمت نداشت الان این دغدغه را داشتیم که چطور گوشت گاو و گوسفندگران شد، ولی کباب‌ها قیمتش بیشتر نشد.

● **یک مسئول:** مردم نگران نباشند. همه این‌ها یک بازی است. بازی پول بیار، کباب ببر!

● **یک انسان مثبت‌اندیش:** البته ۲۵ درصد هم زیاد نیست. مخصوصا وقتی که بیشتر اجناس قیمتشان دوسه برابر شده است.

● **یک شرکت دانش‌بنیان:** قرار است از یک استارت‌آپ حمایت کنیم که در آن بوی کباب را مثل هوای توی چیپس بسته‌بندی می‌کنند و می‌فروشند تا کسانی که به خود کباب دسترسی مستقیم ندارند، به بوی آن دسترسی داشته باشند.

● **یک کباب خور سابق:** من چند سال پیش وقتی دیدم کباب از سیخی ۳هزار تومان بیشتر شد، کباب را ترک کردم و الان پنج سال است که پاک پاک و دور از کبابم.

● **یک نفر کبابی با قدرت دیدن قسمت پر لیوان:** البته زیاد هم بد نیست. این قدر مشتری‌هایمان کم شدند که میز و صندلی‌هایی که چند ماه پیش خریدیم مثل روز اولشان نو ماندند.

● **یک نفر از زیر خط فقر:** از ما که گذشت برویم کباب بخوریم، ولی به تمام کسانی که امکان ورود به کبابی را دارند توصیه می‌کنم کبابشان را با آب نارنج، لیمو و سالاد و سبزیجات تازه میل کنند چون به جذب بهتر ویتامین c، هنگام کباب خوردن کمک می‌کند.